

نوشته زیرین یکی از تحقیقات ارزنده و عمیق اجتماعی است که خانم مهین رضوی با کمک مؤسسه تحقیقات اجتماعی ایران و محققان عالیقدر ایرانی انجام داده و نظام‌های مختلف تعلیم و تربیت را در کشورهای پیشرفته و ممالک کم‌رشد مطالعه و بررسی نموده و قابل این می‌باشد که مورد اطمینان نظر وزارت آموزش و پرورش و مؤسسات فرهنگی و اجتماعی ایران قرار گیرد.

مجله مسائل ایران

نظام تعلیم و تربیت

در کشورهای کم‌رشد و رشد یافته در جهان امروز

پهنهٔ عظیم سیاره ما که از آمریکای لاتین تا افریقا و شرق میانه آسیای جنوبی و جنوب غربی امتداد می‌یابد و ما آنرا جهان کم‌رشد می‌نامیم، از سرزمینهای بسیار گوناگون و ناهمسان پدید آمده است. امروز بیش از هر جمعیت جهان در کشورهای کم‌رشد زیست میکنند در این سرزمینهای پهناور قوما، ملت‌های گوناگون و از نژادهای مختلف در کنار هم با فقر و تهیدستی، زندگی میکنند هر یک از این کشورها سنن تاریخی و تمدن و ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت دارند و وابسته به نظامهای اجتماعی و سیاسی گوناگونند و از لحاظ رشد اقتصادی در مراحل مختلف قرار دارند در این سرزمین‌های پهناور مردمانی زیست میکنند که وارث کهنسال‌ترین تمدنهای بشری هستند.

تمدن بشری بهنگامی در هندوستان، چین، مصر و ایران درخشید که نیاکان اروپائیان و آمریکائیان شمالی در حال توحش زندگی میکردند و در غارها میزیستند، مردمانی که ثروتهای عظیم دست نخورده در خاک کشورشان نهفته است و مردمانی دیگر که طبیعت آنانرا بفرق اندوه آور محکوم کرده است....

مسلم است که دو میلیارد و نیم جمعیت کشورهای کم‌رشد راصدها زبان و گوش ادیان و سنت‌های گوناگون و آداب و رسوم ناهمسان و فرهنگ‌های ژرف

و نظام‌های اجتماعی و اقتصادی متفاوت از یکدیگر جدا می‌سازد ولی در این انبوه ویژگیها، در این اختلافات و تفاوت‌های بسیار و نابرابریها و ناهم‌آهنگیها، خصوصیات مشترک و مشابه انکار ناپذیری موجود است که سیاه افریقائی و مانداران چینی و هندو آریائی را خواه ناخواه علیرغم ناهم‌آهنگیهای ظاهری در جریان يك تاریخ و تقدیر همسان گذارده است.

سوکارنو رئیس جمهوری اندونزی بهنگام گشایش کشورهای آسیائی و افریقائی در باندونك چنین گفت: «ما از ملتهای مختلف و نژادهای گوناگون هستیم پیشینه تاریخی و سنن اجتماعی و فرهنگی ناهمسانی داریم، شیوه زندگی هر يك از ما با دیگری تفاوت دارد، اخلاق ملی با یکدیگر متفاوت است، از تیره‌های نژادی مختلف هستیم و حتی رنگ پوستمان با یکدیگر تفاوت دارد ولی با این همه در چیزهایی همدردیم و خصوصیات مشترک و مشابهی داریم - بیسوادی فقر - گرسنگی استعمار - استثمار همه این اصطلاحات حاکی از مفاهیمی هستند که دنیای ما را باز می‌شناسانند. ۱»

مسأله اساسی اینست که بدانیم این ویژگیهای مشترک و همسان در کشورهای کم‌رشد چگونه پدید آمده و چه جریان تاریخی در وضع این جامعه‌ها و مردم این سرزمینها بدینگونه اثر گذاشته است.

بسیاری از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان جامعه‌های کم‌رشد را جامعه‌هائی میدانند که در مرحله پیش از صنعتی شدن قرار دارند و با این شناخت توصیفی از این جوامع بدست میدهند که با وضع جامعه‌های پیشرفته پیش از انقلاب صنعتی شباهت بسیار دارد. این نحوه استنباط با واقعیت تطبیق نمیکند زیرا اولاً کشورهای کم‌رشد امروز در وضعی قرار دارند که با وضع کشورهای صنعتی در يك دو قرن پیش تفاوت اساسی و ماهیتی دارد. ثانیاً تحول تاریخی این کشورها حتی با قبول ناچیزی يك یا دو قرن بهیچوجه با تحول تاریخی کشورهای صنعتی مشابه نیست هر چند مثلاً درآمد سرانه در کشورهای کم‌رشد امروز با درآمد سرانه در کشورهای صنعتی در يك یا دو قرن پیش مساوی یا مشابه باشد از نظر کیفی نمیتوان آنها را در مدارج مختلف مسیر تحولی همسان قرار داد.

کشورهای کم‌رشد گر چه هر يك خصائص و ویژگیهائی دارند اما از

۱- مسائل کشورهای آسیائی و افریقائی مؤسسه مطالعات و تحقیقات

اجتماعی تقریرات دکتر مجید رهنما در دوره فوق لیسانس

مقایسه این ویژگیها میتوانیم صفات کلی آنها را استنتاج کنیم و با اطمینان بگوئیم که تمام این کشورها کم و بیش در یک سطح از غنا، دانش و بهداشت هستند و دو سوم مردمان جهان در وضع دشوار و آزارنده‌ای از فقر و نادانی و مرض زیست میکنند.

انقلاب ژرف صنعتی و پیدائی منابع جدید نیرو به بشر امکان داد که در زمانی کوتاهتر نیروئی بسیار تولید کند. این توانائی زیرساز تمام پیشرفتهای شگرف جامعه‌های رشد یافته معاصر است. اما این تحول که نخست در اروپا و سپس در آمریکای شمالی گسترش یافت همسان پهنه گیتی را در بر نگرفت. بدان سان که در جهان امروز گروه ممتازی از این سطح رفاه اجتماعی و اقتصادی بهره‌مندند و بیش از دو سوم جامعه انسانی هنوز در شرایط نازل جامعه‌های کشاورزی زیست میکنند در این گیرودار گاه بهره برداری اقتصادهای مسلط صنعتی حتی آن شرایط را نیز دگرگون ساخته است هنوز در قسمت عظیمی از جهان ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی کهن حکومت میکنند و اکثریت مردمان در روستاها و جنگلها و در زیر نظام‌های فرتوت و رشد نکرده اجتماعی و اقتصادی می‌زنند. در این جامعه‌ها سطح درآمد بسیار پائین میزان مصرف اندک و قدرت تولید ناچیز است و اکثریت جمعیت فعال به کار زمین اشتغال دارد. در جامعه‌های صنعتی ظرفیت تشکیل سرمایه بسیار و رشد اقتصادی سریع است و میزان مصرف بسیار بالاست و مردمان از درآمد سرانه بسیار برخوردارند در صورتیکه در جامعه‌های کم رشد ظرفیت تشکیل سرمایه اندک و رشد اقتصادی چندان کند است که غالباً فقط افزایش جمعیت راهنمایی میکند. بدینسان ورطه‌ایکه این دو گروه کشورها را از هم جدا می‌سازد هر روز عمیقتر و وهم‌انگیزتر میشود و بیش از پیش بشریت را پیاره‌های ناهمگن منقسم می‌سازد.

امروز مسائلی که در برابر این کشورها قرار گرفته از حادترین مسائل نیمه دوم قرن بیستم است در این دوران ملت‌هایی که انبوه‌ترین و محروم‌ترین جماعات بشری را در بر دارند با نیروی روزافزون بر سر نوشت خویش آگاهی یافته‌اند و بکوشش و تلاش برخاسته‌اند که بر فقر و عقب ماندگی خویش غالب شوند و در عصری که فنون و دانشهای نو قدرت تولید کار را بنحوی بی‌سابقه بالا برده آنان نیز از فرهنگ جدید و امکانات بهتر زیستن و سلامتی برخوردار گردند. بعد از جنگ عالمگیر دوم جهان ما بنحوی شکفت انگیز و جادویی دگرگون شد جهان کم رشد وارد جریان تاریخی نوینی گشت آفریقا و آسیا

کانون بر خورد سیاستهای پرتضاد دولتهای بزرگ شد. شالوده‌های اجتماعی و اقتصادی نهادهای فرهنگی و سیاسی تحولی ژرف و دامنه‌دار پذیرفت. بدینسان تمدن و فرهنگ غرب با خصوصیات ویژه خود وارد سرزمینهای کم رشد گشت. در چنین وضعی دو فرهنگ دو نوع جامعه در برابر هم جای میگیرند روابطشان به عناد میگراید و جامعه مسلط بجای آنکه در نظر جامعه تابع از نظر فرهنگی برتر جلوه کند چون دشمنی نیرومندتر نمودار میگردد آنگاه هر یک از طرفین میکوشد اصالت خود را حفظ و تحکیم بخشد و همه ارزشهای فرهنگ و تمدن طرف مقابل را ناچیز شمارد.

شاید بتوان منشأ و ریشه رخوت روحی و اجتماعی جامعه‌های کم رشد را همین تضاد و تقابل دانست جامعه‌ای که حاصل کار و کوشش او نصیب جامعه دیگر شود و خود از آن محروم بماند طبعاً دچار رخوت میشود و نیروی فاعلش نه تنها نظر جسمی بلکه از لحاظ روحی نیز کاهش می‌یابد.

علت عمده شکست کشورهای غربی در نشر تمدنشان در آسیا و افریقا نیز همین تضاد و تقابل بوده است. اگر به آهنگ و سرعت تغییرات حاصل در کشورهای صنعتی و کشورهای کم رشد توجه کنیم يك خصوصیت مهم دیگر بر خورد و تماس دو نوع فرهنگ و اقتصاد وارد میشود.

در چنین وضعی جوامع کم رشد ناگزیرند کوششهای شدیدی برای تغییر جهت اقتصاد و فرهنگ ناسالم خویش بکار برند و خاصه در عقب ماندگی علمی و فنی و اقتصادی و فرهنگی خود چیره شوند.

از آنچه باختصار رفت بخوبی برمیآید در قرن بیستم کشورهای توسعه نیافته کانون بر خوردهای سیاسی و فروریختن سنتها و نظامهای فر توت زمان است

جنگ جهانی دوم روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشورهای رشد یافته را با کشورهای کم رشد بر بنیاد دیگری جز استعمار آشکار نهاد. بعد از جنگ نظام فر توت استعماری بسوی اضمحلال گرائید و نظام نوینی با نیازهای تازه جای آنرا گرفت.

در حقیقت از یکسو تلاش مستمر ملتها برای بهتر زیستن و از سوی دیگر هوشیاری و نوخواهی نسل جوان کشورهای کم رشد زخم اساسی را بر پیکر فر توت استعمار وارد ساخت.

بدینسان سیمای جهان در عصر ما دگرگون شد.

در یکسوی این جهان امریکا با اقتصاد غول آسایش و در دیگر سوی هندوستان با پاره‌های گرسنه‌اش و بر فراز شمال شوروی با تکنولوژی عظیمش و در قلب جهان افریقای سیاه با مردم بیمار گوناگونش اینها همه پدیده‌ها و جلوه‌های روشنی از تضاد جهان معاصر است .
پیدااست این نابرابری و نااهم آهنگی در تمام جنبه‌های زندگی ملت‌ها وجود دارد .

تعلیم و تربیت نیز یک نهاد اجتماعیست که از این جریان عمومی برکنار نمانده است .

در پاره‌ی کشورهای کم‌رشد تعلیم و تربیت با اقتباس از مبانی تعلیم و تربیت کشورهای رشد یافته و اختلاط و آمیختگی آن با سنت‌های ملی بنیان‌گذاری شده ولی کشورهای که در قرن‌های گذشته بنحوی از انحاء در شبکه جهان‌نگیر استعمار قرار گرفته‌اند همین امر در نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و وضع تعلیم و تربیت آنان اثرهای ژرفی از خود بجای گذاشته است پیدااست کشورهای بزرگ استعماری در سرزمینهای زیرسلطه خود برای بهره‌کشی از نیروهای انبوه خلق و ذخایر ملی نیاز به مردمان تربیت شده داشتند از این رو در کشورهای مستعمره آموزشگاه‌هایی تأسیس کردند .

هدف از این مؤسسات فرهنگی تعلیمات عمومی و یا تربیت گروه‌های اجتماعی نبود ، بلکه کارگردانان سیاستهای بزرگ برای اداره کشورهای مستعمره نیاز فراوانی با افراد بومی با سواد داشتند .

بدینسان کشورهای استعمارگر در سرزمینهای زیرسلطه خود آموزشگاه‌های ویژه‌ای تأسیس کردند در این آموزشگاه‌ها برنامه و شیوه تعلیم و تربیت با وضع آموزشگاه‌های کشورهای مسلط تفاوت بسیار داشت .

در مؤسسات فرهنگی کشور مستعمره درسهای خاصی بزبان کشور مسلط تدریس میشد و قشر محدودی از اشراف و مالکان بزرگ که از کارگزاران کشور مسلط بودند درس میخواندند .

بدینسان انبوه خلق از موهبت تعلیمات عمومی بی‌بهره بود . انگلیسیان در اوایل قرن ۱۹ در کشور پهناور و پرجمعیت هندوستان برای نخستین بار یک نظام تعلیم و تربیت خاص برای تربیت کودکان و جوانان قشرهای محدودی از طبقه ممتاز اجتماع هندو بوجود آوردند این نظام بیش از یک قرن پایدار ماند . دولت انگلستان توانست عده‌ای از جوانان هندی را برای پیشبرددهفهای

خود تربیت نماید و فرهنگ و تمدن انگلیس در سراسر هندوستان گسترش یافت و زبان انگلیسی رواج کامل پیدا کرد بطوریکه اکثر تحصیلکرده‌ها زبان انگلیسی را نیکوتر از زبان مادری خویش میدانستند .

تعلیم و تربیت حتی در دبستانها و دبیرستانها نیز بزبان انگلیسی صورت میپذیرفت اما دامنه فعالیت و نفوذ آن بسیار محدود بود پس از یکصد سال شماره افرادی که تحصیلات خود را بزبان انگلیسی تا دوره‌های عالی ادامه داده بودند از ده میلیون تن تجاوز نمیکرد بدینسان در اندونزی هنگامیکه هلندیها آن دیار را برای همیشه ترک میکردند فقط چهارده هزار نفر از تعلیم و تربیت جدید برخوردار بودند .

جالب است اینان بزبان انگلیسی نیکوتر از زبان مادری خویش تکلم میکردند .

در کشور سودان شماره با سوادان از اینهم کمتر بود زیرا فقط یک مدرسه در خرطوم وجود داشت و در آنجا تا دوره‌های عالی تدریس میشد .

در کشورهای شمال آفریقا که سالهای دراز در زیر سلطه حکومت فرانسه بودند وضع بهتر از سایر کشورهای آسیا و آفریقا نبود آموزش و پرورش فرانسوی چندان دامنه وسیع نداشت و حکمرانان فرانسوی کوشش میکردند از راه فرهنگ سنت و عادات ملی ، خود را بآن جامعه‌ها وارد کنند ، تا شاید از این رهگذر بهتر بتوانند از منابع نیروی انسانی و مادی آن کشورها بهره‌کشی کنند بدینسان شگفت آور نیست که بزرگترین رهبر سیاسی الجزیره (بن بلا) زبان فرانسوی را نیکوتر از زبان مادری خود بداند .

شبهه نیست بسیاری از رهبران ملی کشورهای آسیایی و آفریقایی از راه آشنائی بفرهنگ و زبانهای اروپائی با اندیشه‌های نو و مکتب‌های جدید سیاسی و اقتصادی آشنا شدند .

حتی در کشورهایی که نظام آموزش و پرورش آنها بر اساس زبانهای محلی و دیگر از راه یک زبان بیگانه وجود داشت آموزش و پرورش در چارچوب نظام استعماری توده‌های بیشماری از مردم را همچنان بیسواد باقی گذارد .

مثلاً هنگامیکه انگلیسی‌ها هندوستان را ترک کردند شماره افراد باسواد

۱۸ تا ۱۹ درصد بود .